

زنان در ساخت اجتماعی - سیاسی ایران عصر پهلوی (۱۳۰۰-۱۳۵۷ ش)

صونا قاجار^۱

چکیده

تبلیغات رسمی و گسترده در رابطه با افزایش حوزه‌ی نفوذ و آزادی زنان و حمایت از حقوق و فرصت‌های برابر برای آنان از یکسو، و مانع تراشی و تحدید ساختاری و ظرفیت‌سازی‌های نمایشی از سوی دیگر، رسیدن به تصویری شفاف و مبتنی بر واقعیت از وضعیت زنان در دوره‌ی پهلوی را پیچیده کرده است. این بررسی و فهم دقیق این موضوع در ساخت سیاسی - اجتماعی این عصر از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. این موضوعی است که امروزه با در نظر گرفتن روند سریع افزایش آگاهی زنان و اراده‌ی روز افزون آنان برای نقش‌آفرینی در تحولات اجتماعی و سیاسی، ضرورت آسیب‌شناسی و شناخت محدودیت‌ها و موانع تحقق این خواست و همچنین رواج روایت‌های تحریف‌آمیز از تاریخ، از اهمیت بیشتری برخوردار شده است. مقاله پیش‌روی، با رویکردی ساختارگرایانه و با بهره‌گیری از روش تاریخی و استفاده از منابع سندی و کتابخانه‌ای، به بررسی تعارض و ویژگی مردسالارانه‌ی ساختاری زیربنایی جامعه‌ی ایران با اهداف و تبلیغات رونمایانه و اعلامی پرداخته و در پاسخ به پرسش از چگونگی تغییر جایگاه زنان در این دوره این فرضیه را مطرح نموده که در غیاب زمینه‌های تغییر ساختاری و با توجه به ماهیت توأمان استبدادی و پدرسالارانه‌ی حکومت ایران در عصر پهلوی، تغییر در وضعیت زنان را تنها با بهره‌گیری از مفهوم رشد کمی در غیاب توسعه‌ی کیفی و عدم امکان کنش‌مندی حقیقی آنان می‌توان توضیح داد.

کلیدواژه‌ها: زنان، پدرسالاری، ساخت سیاسی - اجتماعی، کنش‌مندی، عصر پهلوی

۱. استادیار پژوهشی گروه مطالعات تاریخی انقلاب اسلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ایران.

qajar.sona@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۲۶

مقدمه

زنان در ایران، به عنوان نیمی از جمعیت، تا پیش از انقلاب مشروطه، نیمه‌ای تقریباً غایبند. زمینه‌های شکل‌گیری مشروطه و خود این اتفاق بزرگ با گشودن افق‌ها و امکان‌های تازه، شروعی برای دیده و شنیده شدن محدود و تدریجی این نیمه‌ی غایب بود. شروع جریانی که با فراز و نشیب‌های عمیق، تا به امروز ادامه یافته است. اهمیت فهم و شناخت این مسئله از یک سو با توجه به نسبت جمعیت زنان به مردان در جامعه و از سوی دیگر با در نظر گرفتن ساخت اجتماعی - سیاسی ایران که از دیرباز خصلتی سنتی و مردانه داشته است، مسئله‌ای در خور تأمل و آزمون می‌نماید.

بررسی وضعیت زنان در دوره‌ی تقریباً ۵۷ ساله‌ی پهلوی با در نظر گرفتن تغییر گفتمان رسمی حاکم برای اولین بار و تبلیغ گسترده‌ی این تغییر گفتمان و رویکرد، نقش مهمی در شناخت امکان ساختاری و عزم واقعی کارگزاران بر این تغییر دارد. مقاله‌ی حاضر با رویکردی ساختارگرایانه و در پی ارائه‌ی تصویری مبتنی بر واقعیت، با طرح پرسش اولیه از چگونگی تغییر جایگاه زنان، با نگاهی کوتاه به وضعیت زنان ایرانی از پیش از مشروطه، آغاز و به بررسی اجمالی آن در دوران پهلوی اول و دوم می‌پردازد و در پیگیری اصلاحات عصر پهلوی در حوزه‌ی زنان، فرضیه‌ی خود را در غیاب اصلاحات ساختاری، بر مبنای رشد کمی و فقدان توسعه‌ی کیفی و عدم گسترش ظرفیت کنش مندی مستقل و حقیقی زنان دنبال می‌نماید.

الف - ساخت اجتماعی سیاسی ایران از ۱۳۰۰ - ۱۳۴۰

جامعه‌ی ایرانی با ساختار تولیدی روستایی و کشاورزی خود و کمبود همیشگی آب و قرار گرفتن در دایره‌ی انقیاد دولتهایی عموماً با خاستگاه ایلپاتی که از طریق شورش و جنگ به قدرت رسیده بودند، هرچند به طور کامل با نظریه استبداد شرقی مارکس و انگلس یا نظریه‌ی کمبود آب ویتفوجل همخوانی ندارد، اما نمی‌توان منکر وجود اشتراک در بسیاری از خصوصیات بر شمرده در این نظریه‌ها با ساختار سیاسی و اجتماعی ایران شد. اهمیت زمین، کشاورزی، آب و نظام توزیع و بهره‌برداری از آن و لزوم تأمین امنیت زمین‌ها و محصولات کشاورزی که مهم‌ترین منبع درآمد دولت و خوانین بودند، خواه و ناخواه چینی‌پدرسالارانه را می‌طلبید. پدر/مرد یعنی مهم‌ترین رکن تأمین‌کننده‌ی اقتصادی خانواده، عهده‌دار ازدیاد، مدیریت و هدایت نیروی کار برای بهره‌برداری بیشتر محصول و طرف اصلی قرار و پیمان با خان/ کدخدا محسوب می‌شد و در همین راستا اراده‌ی وی اراده‌ی برتر و مسلطی بود که همه اعضای خانواده مجبور به اطاعت از آن بودند و هرگونه سرپیچی از فرمان وی

می‌توانست هزینه‌ی سنگینی برای فرد خاطی در پی داشته باشد. به همین ترتیب در مقیاسی بزرگ‌تر، واحد روستا تحت قیمومت خان یا ارباب یا زمینداران بزرگی بود که طرف‌های دولت بودند، از قدرت اقتصادی، اجتماعی و اجرایی مهمی محسوب می‌شدند و در ازای مدیریت توزیع آب و وعده‌ی تأمین امنیت در برابر هجوم ایل نشینان، رعایا را وابسته، تابع و ناتوان از مخالفت با خود نگاه می‌داشتند. همین الگوی چینش قدرت تا بالاترین دارنده‌ی قدرت در کشور یعنی سلطان ادامه پیدا می‌کرد و در نهایت، سلطان به عنوان پدر ملت بر جان و مال و ناموس مردم اختیاری کامل داشت و اراده‌ی او قانونی غیر قابل سرپیچی تلقی می‌شد. هیچ خواستی در برابر خواست وی رخصت سر برآوردن و دم زدن نداشت. این ترتیب در نظام سیاسی پدرسالارانه، قدرت سیاسی را یکسره در دست شخص حاکم قرار می‌داد.

در چنین شرایطی، فرمانروا می‌توانست از سلطه‌ی پذیرفته شده‌ی خود بهره‌های شخصی ببرد، آن را همچون امتیازی اقتصادی در معرض معامله قرار دهد، به وثیقه بگذارد یا مانند ارث تقسیم کند. مدیران دستگاه حکومت نیز خدمت گزاران و نوکران شخص وی و نمایندگان او به شمار می‌روند و صاحبان مقامات بالای اداری، جملگی غلامان خانه‌زاد او هستند.

نظام سیاسی ایران پیش از مشروطه به طور کامل نظامی پدرسالارانه بود که بر پایه‌ی سنت‌های قومی، قبیله‌ای، اشرافی و مذهبی قوام می‌یافت و از سده‌ها پیش تداوم یافته بود و دولت، دربار و سلطنت در آن جدا نشدنی بودند. شاه، سایه‌ی خدا و مالک جان و مال و ناموس رعایا و به تعبیری "قبله عالم" شمرده می‌شد و "ظل‌اللهی" بود که پدران بر رعایای خود حکومت می‌کرد. (اطاعت، ۱۳۸۵: ۵۱)

در جامعه‌ای با چنین چینی از قدرت که عرصه‌ی زندگی و آزادی را بر همه‌ی مردان صاحب قدرت نیز بسیار تنگ و مشروط می‌کرد، وضعیت اسفبار زنان قابل تصور است.

مهدی ملک زاده در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، در توصیف وضعیت زنان پیش از مشروطه می‌نویسد:

«اگر مردم در ایران استبدادی، از حقوق بشریت محروم بودند، زن‌های ایرانی از مزایا و امتیازات حیوانات اهلی بی‌نصیب بوده‌اند.» (ملک زاده، ۱۳۵۱: ۱۷۸)

زن ایرانی در این دوره هم در عرصه‌ی زندگی خانوادگی و هم در جریان زندگی اجتماعی به شدت محدود و تحت سلطه بود و در نتیجه زندگی ذهنی و روانی او نیز تحت تأثیر مداوم این وضعیت عینی، ویژگی‌های روانشناختی خاصی یافت.

در زندگی خانوادگی مهم‌ترین نقش زنان، جایگاه آنان به عنوان همسر و مادر تعیین شده بود و مفهوم "فردیت" در این فضا جایگاهی نداشت و زنانی که در این دونقش ناموفق بودند، علت وجودی خود را از دست می‌دادند. نقش اصلی زن تنها در خانواده معنا می‌یافت و این درباره‌ی همه‌ی زنان از هر طبقه‌ای مصداق داشت. زنان روستایی و ایلی به دلیل مشارکت در امر تولیدی و کمک به اقتصاد خانواده حوزه‌ی عمل گسترده‌تری نسبت به اندرونی خانه یا حرمسرا در اختیار داشتند اما این به هیچ‌روی به معنی حق انتخاب یا تصمیم‌سازی فردی بیشتر نبود. زنان معمولی شهری بیشتر وقت خود را صرف تهیه غذا و مراقبت از فرزندان و رسیدگی به امور خانه و کارهای خانگی می‌کردند؛ کاری بی‌انتهای و ملال‌آور که جز استهلاک و محدودیت و وابستگی بیشتر آنان، ثمره‌ای نداشت و زنان طبقات بالای شهری و درباری که وظیفه‌ی مربوط به امور خانه و بچه را به خدمتکاران محول کرده بودند نیز، در عمل و به دلیل ساختارهای فرهنگی و سنتی فقط اوقات خود را با ملالت و محدودیت بیشتر می‌گذراندند و از امکان فعالیت جدی و مؤثر بی‌بهره بودند. فقط عده‌ی کمی از آنان به صورت تفریحی گاه به گلدوزی و شعر و ادب و قرائت قرآن و خطاطی می‌پرداختند. شوهر، بتی بود که زن او را ستایش می‌کرد. "فرمانروا و همه‌کاره" او بود و زن از خود رأی و قدرتی نداشت. در چنین اوضاعی، رواج چند همسری به فضای تنگ خانوادگی، ناامنی و بی‌ثباتی بیشتر و همواره امکان طرد شدن و از دست دادن را می‌افزود. (تراپی فارسانی، ۱۳۸۸: ۳-۵)

در کنار محدودیت‌های زندگی خانوادگی، زندگی اجتماعی زنان نیز در این دوره مشحون از محدودیت بود. نظام مند نبودن جامعه، ناامنی، نبود قوانین حمایتی و مراجع حمایتگر موجب محدود کردن فعالیت زنان در جامعه بود.^۱ محدودیت در حضور اجتماعی زنان، هم از طرف صاحبان قدرت و سران ایل و یاغیان و گردنکشان و صاحب منصبان سیاسی و نظامی و... هم از جانب منسوبین نزدیک تحت عنوان غیرت و تعصب بر آنان اعمال می‌شد تا جایی که حتی از به کار بردن نام آنها در محیط‌های

۱- به عنوان مثال نگاه کنید به سعیدی سیرجانی، علی اکبر (۱۳۸۳) وقایع اتفاقیه، تهران: نشر آسیم، ص ۲۱۸؛ اتحادیه، منصوره (نظام مافی) (۱۳۹۳)، زیر پوست شهر: راپورت‌های حکومتی از شیراز، به کوشش منصوره اتحادیه، سعادت پیرا، سعیدروحی، تهران: نشر تاریخ ایران، صص ۵۴۱، ۵۳۹، ۵۳۳، ۵۱۳، ۵۱۱، ۵۰۶، ۵۰۳.

اجتماعی پرهیز می‌شد و با الفاظی چون "منزل"، نام فرزندان، یا الفاظ نامناسب دیگر مورد خطاب قرار می‌گرفتند و بدین ترتیب در محیط اجتماعی از نام و نشان و فردیت مستقل بی بهره بودند. در چنین شرایطی، کار اجتماعی زنان فاقد معنی بود و نوعی کسر شأن به حساب می‌آمد و محیط‌های زنانه بدون درگیری مستقیم با حوزه‌های اجتماعی، محصولی جز تکرار خود در همیشه و هر روز نداشت. در این بین نکاتی که از حضور اجتماعی زنان در جریان جنبش تنباکو یا گرانی نان و موارد اندک دیگری در تاریخ ثبت شده، اول اینکه لزوماً مبتنی بر آگاهی کامل آنان از مفاد و اهداف تصمیماتی نبود که در پی اعتراض به آن بودند. و دوم، حضور یادشده، حضوری "با واسطه"، یعنی بصورت گروهی و ناشناس (به دلیل استفاده از روبند و چادر)، و غیر شخصی بوده و در برخی رویدادهای اجتماعی دیگر هم حضور آنان بیشتر از دور و به عنوان مثال از روی پشت بام خانه و محدود به مشاهده بود. (همان: ۸-۱۳)

تجربه‌ی زیسته‌ی زنان از بدو تولد در خانواده و کمیت و کیفیت حضور و آموزش در جامعه‌ی سنتی مردسالار، زنان را در معرض نوع خاصی از جامعه‌پذیری قرار می‌داد که می‌توان آن را جامعه‌پذیری جنسیتی نامید.

اگر جامعه‌پذیری را روندی بدانیم که فرد را برای زندگی گروهی آماده می‌کند و نقشی اساسی در شکل‌گیری شخصیت، نگرش و رفتار فرد دارد و طی آن فرد راهکارهای ارائه شده از جانب یک اجتماع معلوم یا گروه‌های اجتماعی را یاد می‌گیرد تا بتواند در آن جامعه کارکرد داشته باشد. (هومین فر، ۱۳۸۲: ۹۱) آن‌گاه جامعه‌پذیری جنسیتی با نهادینه کردن نابرابری از یک سو و تداوم بخشیدن به آن در نسل‌های آینده بستر اصلی نابرابری جنسیتی را فراهم می‌آورد. طبق الگوی جامعه‌پذیری جنسیتی در جامعه‌ای که در آن مردگونی ارزش محسوب می‌شود، زنان موجوداتی تابع و مطیع در ساختار مرد سالار خانواده‌اند و در حوزه‌ی خصوصی خانواده محصورند و مردان در دنیای عمومی حضور و اشتغال دارند. (ابوت، والاس، ۱۳۸۰: ۱۲۸)

جنس افراد پیش از تولد مشخص می‌شود و ویژگی‌های بیولوژیکی خود را همراه دارد اما جنسیت آنها از ویژگی‌هایی شخصی و روانی است که متأثر از سنت و فرهنگ محیط پرورش افراد و همین فرآیند جامعه‌پذیری آنها می‌باشد.

۱- ر.ک اتحادیه، منصوره (نظام مافی) (۱۳۷۷)، اینجا طهران است... مجموعه مقالاتی درباره‌ی طهران ۱۳۴۴-۱۳۶۹ ه.ق، تهران: نشر تاریخ ایران، ص ۲۶۴.

زن ایرانی پیش از مشروطیت، در بطن زندگی خانوادگی و اجتماعی که تصویری کوتاه از آن را دیدیم، در جریان شکل‌گیری جنسیت خود، به ویژگی‌های شخصی و روانی خاصی رسیده بود که با عناوینی همچون "رفتار خاله زنکی" یا "اخلاق زنانه" یا "اخلاق حرمسرای" از آن یاد شده است و رقابت شدید، میل به برتری، کنار نیامدن با همجنس، غیبت کردن در مورد یکدیگر و آشکار کردن عیوب دیگری، حسادت و تلاش برای جلب و حفظ جنس مخالف از عناصر آن بود. (بنجامین، ۱۳۶۳: ۴۴۴-۴۴۵)

جهان این زنان، جهانی بسته و مختص اندرونی بود و بسته بودن فضای ارتباطی و بیکاری و اینکه زنان وظیفه‌ای جز جلب نظر مردان برای خود نمی‌شناختند، آنان را مجبور می‌ساخت تا همیشه منتظر انتخاب شدن از سوی یک مرد و همواره در ترس و نگرانی از دست دادن همسر و فرزند و حتی سرپناه باشند. گرایش به خرافات و جادو در این زنان ناشی از احساس ضعف و ناتوانی اجتماعی بود که از عدم حمایت قواعد حقوقی و اجتماعی و کوتاهی افق آگاهی و محدودیت امکان عینی ناشی می‌شد که آنها را از یافتن راهی این جهانی برای حل مشکلات خود ناامید می‌کرد. در چنین فضایی که زن استقلال فکری و مالی ندارد و با محدودیت‌های گسترده‌ی طبیعی قلمداد شده و نهادینه شده و تصورات نادرست اما رایج تحقیر آمیز از بدو تولد، روبروست، به گونه‌ای قابل پیش بینی تبدیل به موجودی بی‌کنش، منفعل، مفعول و مورد انتخاب می‌شود. (ترابی فارسانی، ۱۳۸۸: ۵-۱۹)

در این ساختار سیاسی و اجتماعی سنتی، اولین و مهم‌ترین عامل گسست، جنبش مشروطیت بود. این جنبش اولین چالش رسمی میان سنت و مدرنیسم در ایران بود که مبانی سنتی مشروعیت و اقتدار را مورد هدف قرار داده بود. فشرده‌ترین تعبیر از این جنبش آن است که تکاپویی برای محدود کردن اقتدار سنتی، توزیع قانون‌مند قدرت و به زبان آمدن بخش‌های صامت و ساکت جامعه در قالب روندها و نهادهای نو بود. (خانیک، کیهانی، ۱۳۹۱: ۳۹) در چرایی به وجود آمدن این جنبش و زمینه‌های آن نظریات متفاوتی وجود دارد که در بی‌شمار منابع تاریخی و اجتماعی به تفصیل آمده و اشاره به آنها تصویری بالنسبه روشن را از آنچه نوشته‌ی حاضر در پی بیان آن است در معرض نظر قرار می‌دهد اما محدودیت فضای این نوشته ما را بر آن می‌دارد تا به همین کوتاه بسنده کنیم و این جنبش را برآیند تعارضات محیطی - ارزشی ناشی از عوامل درونی و بیرونی چون اوضاع نابسامان اقتصادی، تجربه‌ی ناسیونالیسم در غرب و پیدایش نظام‌های مشروطه خواه، افزایش جمعیت به طور کلی و افزایش طبقه متوسط شهری به طور خاص، آشنایی با مفاهیمی چون سکولاریسم و حکومت قانون بدانیم که

۱۰۲ دوفصلنامه «جستارهای انقلاب اسلامی»، سال سوم، شماره ۶، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

طبقات و گروه‌های اجتماعی مختلفی از جمله روشنفکران و تجار و علما و زمینداران و روسای ایلات و البته زنان در به وجود آمدن آن سهیم بودند. به بیان احمد اشرف، "جنبش مشروطه‌ی ایران، فکر آزادی و دموکراسی را وارد جامعه‌ی روشنفکری ایران می‌کند و جناح نیرومندی پدید می‌آورد که در جریانهای گوناگون متجلی می‌شود" (تاجیک، ۱۳۸۲: ۸۶)

همین فکر آزادی و قانون و تحدید و مشروط کردن قدرت استبدادی شاه به عنوان رأس هرم قدرت، مهم‌ترین آرمان‌های این جنبش بود که مشروطه خواهان با تشکیل مجلس موسسان، تدوین نظامنامه‌ی انتخابات، برگزاری انتخابات و تأسیس مجلس شورای ملی در جست و جوی تحقق آن در چارچوب قانون اساسی به عنوان میثاقی ملی و نیز نهادینه کردن آن بودند. (اطاعت، ۱۳۸۵: ۷۰-۷۲)

زنان ایرانی در واپسین سال‌های پیش از مشروطه در جریان موج دوم نوگرایی در عصر ناصری تا حدی اندک در جریان این تغییرات قرار گرفتند. مواجهه با واردات مصنوعات غربی، افزایش روزنامه‌ها و روند هرچند کند و نابرابر آموزشی، به تدریج بر آگاهی آنها از وضعیت نامناسب خود و نارضایتی که نتیجه‌ی قابل پیش بینی آن بود می‌افزود اما شاید میدانی چون مشروطه لازم بود تا بتوانند در فضای اقتدارگریز و آزادی‌طلبانه‌ی آرمان‌خواه آن، بعد از قرن‌ها نفسی بکشند و صدای تا بدان روز خاموش خود را فریاد زنند.

شاید بهترین تعبیر در توصیف عمق تغییر و تأثیر مشروطه بر وضعیت زنان را بتوان در کلام مورگان شوستر که خود از شاهدان عینی فعالیت‌های زنان در این جنبش بود، یافت. وی می‌نویسد: «زنان ایران با تجربه‌ای ناچیز، یک شبه آموزگار، روزنامه نویس، مؤسس باشگاه‌های زنان و سخنگو در مباحث سیاسی شدند» (شوستر، ۱۳۶۸: ۲۰۵).

نجم آبادی و سلامی در کتاب نهضت نسوان شرق در همین راستا عقیده دارند مطالبات زنان با تاکید بر متغیر جنسیت به شکل گسترده از انقلاب مشروطه آغاز شد و مشارکت اجتماعی زنان و مداخله در جنبش مشروطه خواهی نقطه شروع گردهمایی حول محور تغییر در وضعیت زنان بود. آنچه این نویسندگان در پی آنند نشان دادن فرآیند شکل‌گیری گفتمان برابری خواهی در مقابل گفتمان قیمومت بود. (سلامی و دیگران، ۱۳۸۴)

بنابراین در جریان مبارزات انقلاب مشروطه و فضای آزاد ملت‌پهانه‌ی آن که روزنی بود برای امکان حضور و حق طلبی اقشار کمتر دیده شده از جمله زنان، به واسطه‌ی تحولات زمینه‌ای که در اواخر دوره‌ی ناصری پدید آمده بود و فعالیت‌ها و مطالب آگاهی بخش زنانی که به اوضاع اسفبار خود در قیاس

زنان در ساخت اجتماعی - سیاسی ایران عصر پهلوی (۱۳۰۰-۱۳۵۷ ش)..... ۱۰۳

با سایر زنان آگاه‌تر شده بودند و مردانی که رمز و راز پیشرفت یک کشور را در آگاهی و پیشرفت زنان آن می‌دانستند، زنانی که تا پیش از آن برای بیرون رفتن از خانه دچار محدودیت بودند، بتدریج وارد عرصه‌ی مبارزه و کشف هویت و احقاق حقوق خود شدند و حتی تا حمایت مسلحانه از مشروطه پیش رفتند. (مولانا، ۱۳۵۸: ۲۰۶)

از جمله مهم‌ترین و تاثیرگذارترین فعالیت زنان در این دوره نوشتن در روزنامه‌ها و سپس انتشار روزنامه بود. قدیمی‌ترین نشانه‌ای که از انتشار یک روزنامه‌ی تخصصی زنانه در دست است مربوط به سال ۱۲۹۷ شمسی (۱۳۲۸ قمری) است. مقایسه‌ی این تاریخ با تاریخ انتشار اولین روزنامه در ایران یعنی کاغذ اخبار، فاصله‌ای ۷۵ ساله را بین امکان (بیرونی و درونی) دست به قلم بردن مردان و زنان در ایران نشان می‌دهد.

به گفته‌ی دقیق ژانت آفاری، "این حرکت زنان نه تنها بیانگر احساس ملی جدیدی بود که یکباره بر آنان مستولی شده بود بلکه در عین حال، بازتاب تمایلی جدید و نیرومند برای به رسمیت شناخته شدن بعد از قرن‌ها نادیده گرفته شدن بود". (آفاری، ۱۳۷۹: ۱۹۰)

اما به رغم نقش مؤثر و فعالی که زنان در جریان مبارزات مشروطه ایفا کردند پس از پیروزی آن، دوباره از طرف ساختارهای پدرسالارانه به عقب رانده شدند. مهم‌ترین دست رد به سینه‌ی هویت و خواست به رسمیت شناخته شدن زنان، در قانون انتخابات نمود یافت. در ماده سوم از فصل اول نظام نامه‌ی انتخابات اصنافی (مورخ ۱۹ رجب ۱۳۲۴) زنان (نسوان) به همراه افراد نیازمند قییم، ورشکستگان، تبعه‌ی خارجی، اشخاص کمتر از ۲۵ سال، افراد فاسد العقیده و مرتکبین قتل و سرقت از رأی دادن محروم شدند. (روح بخش، ۱۳۹۳: ۳۳) ماده ۱۰ قانون انتخابات مجلس مصوب ۱۳۲۹ هجری قمری نیز زنان را از حق رأی و نمایندگی شدن در پارلمان محروم ساخت و آنان را در رده‌ی صغار، مجانین و جانیان اعلام کرد. (کار، ۱۳۷۶: ۱۱-۱۳) این محرومیت به رغم چندین بار اصلاح قانون انتخابات، تغییری نکرد و برای پنج دهه زنان را از حق شرکت در انتخابات محروم کرد. اما زنانی که در جریان این مبارزه، آگاه‌تر و فعال‌تر شده و از قدرت تاثیرگذاری خود به وجد آمده بودند دیگر منفعلانه و مطیعانه به چارچوب‌های محدود کننده‌ی پیشین بازنگشتند و همچنان با جدیت بیشتر و با همراهی مردانی که به اهمیت و ضرورت نقش آفرینی و آگاهی زنان پی برده بودند، به پیگیری

مطالبات خود از طریق انتشار نامه و روزنامه و بیانیه و تأسیس انجمن‌ها و تشکل‌های غیر رسمی سیاسی و اجتماعی و مدارس پرداختند.^۱

به رغم همه این محدودیت‌ها و ناراضی‌های زنان از سهم اندک خود پس از مشروطه، این مسئله باعث طرح شبهه نسبت به ارزش دستاوردهای آن و قطع حمایت آنان از مشروطه در برابر بازگشت به شرایط پیش از آن نبود چنان که زنان در جریان به توپ بستن مجلس و دوره استبداد صغیر تا استقرار دوباره‌ی نظام پارلمانی به فعالیت مطبوعاتی و حمایت مالی و مسلحانه از آن پرداختند.

کامیابی جنبش مشروطه در رابطه با زنان را، به رغم این ناکامی‌ها و محدودیت‌ها، می‌توان ناشی از نتایج بلند مدت آن دانست. به گفته‌ی پروین پایدار: «صرف اقدام سیاسی دسته جمعی زنان، به سود جنبش زنان بود، زیرا فضا و فرصتی برای زنان فراهم آورد تا به یادگیری سازماندهی خودشان بپردازند. همچنین این امر، تصویر اجتماعی زنان به عنوان موجودات خصوصی را به سوی تصویر مشارکت‌کنندگان عمومی تغییر داد و به همان لحاظ به هیچ وجه دستاورد اندکی نبود» (پایدار، ۱۳۸۰: ۱۰۹).

وضعیت زنان پس از شاهی رضاخان نیز به رغم تبلیغاتی که درباره‌ی دفاع از حقوق زنان در تلاش برای نوسازی و توسعه‌ی ایران می‌کرد تغییر کیفی قابل توجهی نکرد و دوباره زیر سایه‌ی سلطه‌ی اقتدارآمیز شاه جدید قرار گرفت.

اگر چه زنان در برنامه‌های نوگرایی مورد ادعای رضاشاه جایگاه ویژه‌ای داشتند اما هرچه بود، صوری و ظاهری بود. اگر مطبوعات و خاصه مطبوعات رسمی را آینه‌ی مهم‌ترین تحولات اجتماعی بدانیم، بررسی اجمالی اخبار زنان در روزنامه‌ی اطلاعات به عنوان یکی از مهم‌ترین نشریات دوره‌ی رضاشاه، نخستین نشریه‌ی یومیه منظم، پایدار و کثیرالانتشار در این دوره، که از اولین سال حکومت رضاشاه آغاز و تا پایان دوره‌ی حکومت وی، تقریباً بصورت مرتب و بدون انقطاع ادامه یافت و نشریه‌ی اصلی و بی‌رقیب کشور محسوب می‌شد، جالب توجه است. آنچه در نتایج این بررسی به چشم می‌خورد این که به ویژه تا قبل از منع حجاب، زنان جایگاه چندان‌ی در اخبار و مقالات روزنامه نداشتند ولی در سال ۱۳۱۴، انتشار اخبار، یکباره افزایش بسیار زیادی یافته است بطوری که بیشترین تعداد اخبار

۱- به عنوان مثال بنگرید به روزنامه حبل‌المتین کلکته، س ۱۴، ش ۴۰ (بیست و یکم ربیع الثانی)، ۱۵-۱۶، روزنامه الحدید، س ۲، ش ۱۳ (بیست و ششم رجب ۱۳۲۶)، ۱، روزنامه وطن، س ۱، ش ۱ (بیست و یکم ذیحجه ۱۳۲۴)، ۳-۴، روزنامه حبل‌المتین (کلکته)، س ۱۴، ش ۱۷ (شانزدهم شوال ۱۳۲۴)، ۷-۸، روزنامه عدالت، س ۲، ش ۴۶ (ربیع الاول ۱۳۲۶)، ۷-۸، روزنامه مساوات، س ۱، ش ۱۸ (نوزدهم صفر ۱۳۲۶)، ۵-۶، روزنامه معارف، س ۱، ش ۳۱ (ششم جمادی الاول ۱۳۲۵)، ۳،

منتشره، یعنی حدود هفتاد و هفت درصد کل خبرهای منتشر شده در کل دوره‌ی مورد بررسی (۱۳۰۴-۱۳۲۰ ش)، مربوط به این سال است و در سالهای بعد، مجدداً از تعداد اخبار کاسته شده است. به شهادت آمار، ۹ درصد این خبرها در سال ۱۳۱۶، و ۱۱٫۵ درصد آن‌ها در سال ۱۳۱۸ منتشر شده است. همچنین از بین انواع خبر، خبرهای مربوط به کشف حجاب، با حدود ۷۷ درصد کل خبرها، بیشترین تعداد خبرها را به خود اختصاص داده و اخبار فرهنگی-آموزشی حدود پنج درصد، اخبار ورزشی حدود سه درصد و اخبار مربوط به حضور زنان در اماکن عمومی و تفریحی، سه درصد کل اخبار را به خود اختصاص داده‌اند. (مولانا، ۱۳۵۸: ۲۰۶) زنان در این دوره همچنان از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم بودند و به رغم آمارهای حضور و دخالت زنان در عرصه‌های اجتماعی و آموزشی و اقتصادی، در حقیقت مطالبات زنان در این دوره دچار افت و زوال محسوس و چشمگیری شد. به این ترتیب در دوره‌ی پیش از مشروطه، در جریان مبارزات مشروطه خواهی، پس از پیروزی مشروطه، در جریان آشوب‌های پس از آن تا نهایتاً استبداد صغیر و برپایی دوباره‌ی مجلس و بحران‌ها و آشوب‌های پس از آن و ناآرامی‌های ناشی از جنگ جهانی و نهایتاً روی کار آمدن رضاخان و در جریان تحکیم قدرت و مرکزیت و برنامه‌های توسعه و نوسازی وی، زنان همواره با درجات متفاوتی از شدت و ضعف در محدودیت و فشار قرار داشتند.

پهلوی اول همزمان با تلاش برای اعمال اراده و نظارت و تحت سلطه گرفتن همه‌ی عرصه‌ها، زنان و فعالان عرصه‌ی زنان و انجمن‌ها و روزنامه‌های آنان را نیز به حال خود گذاشت و سعی در کنترل درآوردن آن‌ها داشت. فرمان کشف حجاب اجباری و تحدید و در تنگنا قرار دادن انجمن‌های مستقل زنانه از جمله این فعالیت‌ها بود.

در این دوره جمعیت‌های کوچک اما مستقل زنان بتدریج محدود و برچیده شدند و به جای آن‌ها سازمان‌ها و جمعیت‌های زنانه‌ای تشکیل گردیدند که به وسیله‌ی وابستگان درجه اول خانواده پهلوی اداره می‌شدند و فعالان عرصه‌ی زنان در این دوره در عمل محدود به وابستگان به خاندان و آرمان‌های دولت پهلوی شدند. (خزائلی، بلباسی، ۱۳۸۵: ۴۳) کانون بانوان، سازمان زنانه‌ای بود که در اردیبهشت ۱۳۱۴ با حمایت وزارت آموزش تأسیس شد تا به هدایت و رهبری مبارزات زنان در مورد کشف حجاب و دیگر مسائل مربوط به زنان بپردازد. این سازمان، یک سازمان کشوری و حکومتی بود که بر روی بقایای کلیه‌ی سازمان‌های مستقل زنانه‌ی قبلی ایجاد شده بود. (نجم آبادی، ۱۳۸۴: ۱۴۰)

موضوع کشف اجباری حجاب تبدیل به یکی از مهم‌ترین موانع فعالیت زنان در این دوره شد که از یک سو با ایجاد شکاف بین فعالان عرصه‌ی زنان، اتحاد و یگپارچگی آنان را از بین برد و از طرفی دیگر دستاویزی قدرتمند برای سنت‌گرایان برای مخالفت با فعالیت‌های اجتماعی و آزادی‌خواهانه‌ی زنان فراهم آورد و محدودیت‌های تازه‌ای برای آنان به وجود آورد.

نجم آبادی در اشاره به همین موضوع می‌نویسد: "شکاف بین سنت‌گرایان و تجددگرایان در واقع در اثر مجموعه‌ای از سیاست‌های حکومتی که توسط رضاشاه اعمال شد و همچنین عکس‌العمل پایگاه‌ها و عناصر مذهبی و روحانی به آن سیاست‌ها بود که دوبار، یک بار در دهه‌ی ۱۹۳۰ و یک بار دیگر در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ دولت پهلوی تمام فعالیت‌های زنان را ممنوع کرده و مسائل مربوط به زنان را به نفع خود مصادره نمود و در عوض در هرکدام از این دوره‌ها، گروه روحانیون نیز با هرگونه تغییر در وضعیت اجتماعی زنان مخالفت می‌کردند و آن را به عنوان مسئله‌ای غیراسلامی و فاسد می‌شناختند که توسط دولت حمایت می‌شود." (همان: ۱۴۳)

در چنین فضایی که تمرکز قدرت سیاسی و ضعف جامعه‌ی مدنی را می‌توان از ویژگی‌های آن برشمرد، مطبوعات زنانه نیز به رغم اینکه به مرور از نظر کمی بر تعدادشان افزوده شده بود اما نسبت به دوره‌ی پیش از آن یعنی از مبارزات مشروطه تا روی کار آمدن رضاخان (که مبتنی بر پراکندگی و توزیع نسبی قدرت سیاسی بود) بیشتر تحت نظارت و کنترل و سانسور قرار گرفته و آزادی عمل کمتری داشتند. (خانیک، کیهانی، ۱۳۹۱: ۴۰-۴۳)

پس از تبعید رضاشاه، در سالهای میان شهریور ۱۳۲۰ تا ظهور سلطنت نظامی محمد رضاشاه در مرداد ۱۳۳۲، جامعه‌ی ایران دوباره از قطب استبداد به هرج و مرج گرائید که اولی همواره به بهانه‌ی تحقق نظم و امنیت و دومی به عنوان نیل به آزادی صورت می‌گرفت. (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۶۴-۶۵)

به بیان آبراهامیان، سقوط رضاشاه، پایان دوران سیاست مهار دولتی و آغاز سیاست کشمکش اجتماعی بود و دوران سکوت شانزده ساله، جای خود را به فریاد نمایندگان پرشور، روزنامه‌نگاران سرزنده و بانشاط و رهبران صریح اللهجه‌ی حزبی و تظاهرکنندگان ناراضی داد و قدرتی که در آن سالها به طور مطلق در دستان رضاشاه متمرکز بود بین پنج قطب جداگانه که عبارت بودند از دربار و مجلس و کابینه و سفارتخانه‌های خارجی و مردم دست به دست می‌شد. (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۲۰۸ - ۲۰۳)

در چنین فضایی از توزیع قدرت و به حال خود رها شدن جامعه‌ای مدنی که هنوز ضعیف و ناپایدار بود، به تدریج دوباره سازمان‌ها و انجمن‌ها و روزنامه‌های مستقل و از جمله انجمن‌ها و روزنامه‌های

زنان در ساخت اجتماعی - سیاسی ایران عصر پهلوی (۱۳۰۰-۱۳۵۷ ش)..... ۱۰۷

غیر دولتی زنانه پا گرفتند. از ۲۶۸ عنوان نشریاتی که در فهرست ساتن^۱ آمده، تنها ۹۸ روزنامه یا مجله پیش از شهریور ۱۳۲۰ پدید آمده و بقیه خلال سالهای ۱۳۲۱-۲۶ انتشار یافت. (ساتن و کهن، ۱۳۸۰: ۱۵)

شاخص‌ترین نشریه‌ی زنان این دوره "زن امروز" (۱۳۲۳) بود و علاوه بر آن مجله‌های عالم زنان (۱۳۲۳) و بیداری ما (۱۳۲۳) و بانو (۱۳۲۳) نیز در همین زمان پا به عرصه‌ی فعالیت نهادند. (خانیک، ۱۳۹۱: ۴۸) صدیقه دولت آبادی مجله‌ی مستقل خود تحت عنوان لیگ زنان (زبان زنان) را دوباره در سال ۱۳۲۱ منتشر ساخت و مجله‌ی زنان پیشرو (صدیقه گنجه‌ای - ۱۳۲۹) با هدف دفاع از عدالت اجتماعی و حقوق زنان، قیام زنان (صغرا علی آبادی - ۱۳۲۹) با موضوعات اجتماعی و ادبیات، حقوق زنان (ابتهاج مستحق - ۱۳۳۱)، آزادی زنان (ظفر دخت اردلان) و زنان مبارز (کبرا سارمس - ۱۳۳۱) از دیگر نشریات زنانه‌ی این دوره بودند. (زاهد، ۱۳۸۲: ۱۱۴)

روزنامه‌ی "زن امروز" ارگان "جمعیت زنان" بود که در سال ۱۳۲۱ توسط بدرالملوک بامداد با هدف تغییر و بهبود وضعیت حقوقی زنان تأسیس شد. توجه به "حقوق زن در خانواده" در برابر "زن به عنوان جنس دوم" آموزش دختران" در برابر "خانه داری آنان" و به طور کلی "استقلال و توانمندی زنان در برابر انقیاد و ناتوانی آنان" برای زنانی که تجربه‌ی زندگی در فروپاشی قدرت مستبد سیاسی را آغاز کرده بودند، در شمار اولویت‌های موضوعی این نشریه بود. (خانیک، کیهانی، ۱۳۹۱: ۶۲) "بیداری ما" نیز نشریه‌ی "تشکیلات زنان ایران" بود که یکی از رادیکال‌ترین گروه‌های زنان و شاخه‌ای از حزب توده ایران بود که در سال ۱۳۲۲ تشکیل شده بود و هدف آن آزادی کامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زنان بود. این تشکیلات بر ضرورت محو استثمار زنان کارگر در کارخانه‌ها تأکید داشت و خواسته مرخصی با حقوق برای زنان، ایجاد مهد کودک برای مادران و حقوق مساوی برای کار مساوی را مطرح می‌کرد. کانون بانوان که در زمان رضاشاه تأسیس شده بود نیز به رغم اینکه از اهمیتش کاسته شده بود، به فعالیت‌های خود در طرفداری همزمان از توانمندسازی زنان و سلطنت پهلوی ادامه داد و حزب زنان نیز توسط "صفیه فیروز" در سال ۱۳۲۲ تشکیل شد و تنها جمعیتی بود که با سازمان‌های بین‌المللی زنان ارتباط مستقیم داشت و عضو "اتحادیه بین‌المللی" متشکل از زنان بیش از پنجاه کشور جهان بود. (زاهد، ۱۳۸۲: ۱۱۴؛ نوروزی، ۱۳۹۵: ۵۰)

۱. Satan

به رغم اینکه نمی‌توان تحرک و تغییر در وضعیت زنان از اواخر دوره قاجار و پس از آن در دوره مبارزات مشروطه و اصلاحات پهلوی اول و دوم را بی اهمیت شمرد اما اغراق در عمق و گستردگی آن نیز تصویر نادرستی از وضعیت زنان پیش روی ما می‌گذارد که در نتیجه‌ی آن توقع برآورده نشده‌ی مهمی بر ما تحمیل می‌شود. این درست است که این تغییرات و افزایش آگاهی و فعالیت و تاثیرگذاری زنان که پیامد آن بود، صورتی تدریجی داشت اما در درجه‌ی اول نگرش خود زنان را نسبت به توانایی‌هایشان تغییر داد. از سوی دیگر مردان زیادی را چه به صورت بنیادین و چه صوری و در سطح مواضع رسمی، وادار به عقب نشینی از برخی مواضع پدرسالارانه و زن ستیزانه و همراهی با زنان کرد. با این همه، کارکرد ساختارهای تاریخی و متصلب علیه زنان از یک سو و محدود شدن فعالیت‌ها به زنان تحصیلکرده‌ی طبقه‌ی متوسط و بالای شهرنشین از سوی دیگر، موجب ناپایداری همین حرکت‌های نو بنیان بود. افزون بر این که بخش بزرگی از زنان نه تنها از مشاهده‌ی تاثیرات آن در تغییر وضعیت عینی خود محروم بودند بلکه حتی از مفاد و محتوای آن یا وجود آن اطلاعی نداشتند. از این روی در همه این سالها در سطح خانواده هنوز و به طور کاملاً قدرتمندی مناسبات پدرسالارانه و مردسالارانه حاکم بود (ازغندی، ۱۳۸۱: ۹۶-۱۰۲) و در نظام سیاسی هنوز سالها پس از انقلاب مشروطه به رغم همه‌ی نقش آفرینی‌های مهم زنان در جریان آن، از دستیابی به اولین و مهم‌ترین خواسته‌ی خود یعنی حق انتخاب کردن و انتخاب شدن بازمانده بودند.

در سال ۱۳۳۱، ائتلافی از گروه‌های مختلف زنان، بیانیه‌ای مبتنی بر تقاضای حقوق سیاسی و اقتصادی صادر کردند که در بخشی از آن، چنین آمده بود: "هیچ کشوری مادامی که زنان را کنار گذاشته‌اند نمی‌تواند پیشرفت کند، هیچ ملتی نمی‌تواند ادعای ساختن تمدن داشته باشد و از آن احساس غرور کند مادامی که زنان از داشتن حقوق مساوی با مردان محروم هستند." نسخه‌هایی از این بیانیه به نخست وزیر وقت، دکتر محمد مصدق و نیز نمایندگان مجلس و سازمان ملل فرستاده شد اما به رغم آن حق رأی برای زنان در لایحه‌ی مربوط به قانون انتخابات درج نشد. (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۱۱۷-۱۱۸)

سالهای دهه‌ی ۱۳۳۰ شاهد مطرح شدن تقاضاهای زنان برای ارتقاء شرایط اجتماعی‌شان است. زنان کارمند شرکت سهامی بیمه ایران، در نامه‌ی سوم دی ماه ۱۳۳۱ به دکتر مصدق در این خصوص نوشتند: "ما طبقه نسوان حتم داشتیم در زمان حکومت آنجناب زنان در ایران در زمره‌ی دیوانگان و مهجوران نخواهند بود و در وضع فعلی که خوشبختانه حکومتی ملی دارا هستیم از قید عبودیت آزاد و

از این سرشکستگی خلاص خواهیم شد. ما نمی‌خواهیم دیگر ضعیفه نامیده شویم و جداً خواستار حقوق حقه‌ی خود هستیم..." (شادی طلب، ۱۳۸۱: ۲۶۶)

این وضعیت با سقوط دولت ملی دکتر مصدق در ۱۳۳۲ و شروع سلطنت شبه نظامی محمد رضاشاه به وخامت گرایید. سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۴۲ را می‌توان دوره‌ی تلاش محمدرضاشاه برای تثبیت قدرت خود نامید. اشرف پهلوی در خاطرات خود با عنوان "من و برادرم" درباره این دوره می‌نویسد: "سال‌های پس از مصدق، برای برادرم و من دوران تحول به شمار می‌رود. این بحران به شاه آموخت که زمان آن فرا رسیده است که پادشاه، قویاً رهبری مملکت را به دست بگیرد، چه ایران هنوز از بلوغ و تجربه سیاسی کافی برای تقلید از نظام‌های دموکراسی غربی و یا پارلمانتاریسم انگلیسی بهره‌مند نشده بود و نمی‌توانست تحت این نظامها با کارایی عمل کند" (پهلوی، ۱۳۷۶: ۲۶۷) در واقع به نظر او منافع درازمدت ایران ایجاب می‌کرد که وی قاطعانه حکومت را به دست بگیرد و به این ترتیب حکومت ایران هر روز بیشتر به حکومت شاه تبدیل می‌شد و اوضاع تا سال‌های آخر رژیم نیز به همین ترتیب ادامه یافت.

در همین راستا انجمن‌ها و تشکلات زنان نیز به خصوص آنهایی که به احزاب مخالف شاه وابسته و یا مستقل از نظام بودند مانند بسیاری از احزاب در ایران دوباره برجیده شدند و آنهایی که به نظام مرتبط بودند همانند دوره‌ی رضاشاه، تحت پوشش سازمان دست ساخته‌ی شاه درآمدند. (زاهد، ۱۳۸۲: ۱۱۵)

ب- ساخت اجتماعی سیاسی ایران ۱۳۴۰-۱۳۵۷

از اواخر دهه‌ی ۳۰ به دلیل بحران اقتصادی و هزینه‌های فزاینده‌ی نظامی و ناکافی بودن درآمدهای نفتی برای تأمین هزینه‌ی برنامه‌ی بلندپروازانه‌ی هفت ساله‌ی شاه، همزمان با کسر درآمد ناشی از برداشت بد محصول و ضرورت باز پرداخت وام‌های سنگینی که برای تأمین شرایط تثبیت قدرت خود گرفته بود و افزایش نارضایتی‌ها و اعتصابات، محمدرضا پهلوی را به تقاضای کمک‌های فوق العاده از صندوق بین المللی پول و ایالات متحده وادار کرد که شرط دریافت این کمک‌ها اجرای برنامه‌های توسعه‌ی لیبرالی تدوین شده در غرب و اصلاحات ارضی بود.

تن دادن شاه به نخست وزیری علی امینی، مطرح شدن اصلاحات ارضی و در ادامه طرح شش ماده‌ای معروف به "انقلاب سفید" را نیز می‌توان در ادامه‌ی این روند تحلیل کرد که پس از برکناری امینی به دلیل برخی تندروی‌ها و ناکامی‌ها، بر پایه‌ی برخی از اصلاحات دولت وی اما با تعدیل‌ها و

تغییرهایی از سوی شاه و به عنوان ابتکار وی مطرح شد. مفاد این طرح مربوط به تقسیم اراضی، ملی کردن جنگلها، فروش کارخانه‌های دولتی به سرمایه‌گذاران خصوصی، فروش سهام کارخانه‌ها به کارگران، اعطای حق رأی به زنان و ایجاد سپاه دانش بود. (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۵۱۸-۵۲۲)

مفاد اصلاحات ارضی و موارد دیگری از این دست که زمینه‌ساز پیاده کردن طرح‌های تدوین یافته در غرب در کشورهای چرخنده در منظومه‌ی غربی بود، بدون شک موجد تعارضاتی در فضای بومی کشورها با فرهنگ‌های متمایز از غرب و نظام‌های اجتماعی متفاوت می‌شد. همین مسئله موجب شد تا دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ در ایران، دهه‌هایی آکنده از تعارض و تضاد باشد.

دهه‌ی ۱۳۴۰ از آغاز مملو از تضادها و چالش‌ها بود و هم شاه و هم مخالفین وی رویکرد قاطعانه‌تر و متفاوتی در پیش گرفتند. به نوشته‌ی مارگارت لاینگ، "شاه از آغاز دهه‌ی ۱۳۴۰، حکومت براساس شاه‌راه، شیوه‌ی اجرای امور کشور قرار داد." (لاینگ، ۱۳۷۱: ۲۵۵)

وضعیت زنان در این دوره نیز تابعی تمام از همین رویکرد کلی بود. در این حال، اگر چه به دستیابی زنان به حق انتخاب کردن و انتخاب شدن توجه شده بود اما توجه به جنبه‌های صوری و غیر بنیادین و عدم ابتدای آن بر تغییرات ساختاری که به آن اصالت و اعتبار راستین و راضی‌کننده می‌بخشید چیزی بود که با اندک تأملی می‌توان آن را دریافت.

در طی این دوره اگرچه مواردی همچون به نمایندگی رسیدن زنان در مجلس، توجه محققان را جلب می‌کند، اما همه‌ی اینها در بستری از توسعه نیافتگی سیاسی و استبداد اتفاق افتاد که در جهت اعمال اراده‌ی شاهانه، امکان وقوع آن فراهم شده بود به عنوان نمونه، دسترسی به مقام‌های بالای سیاسی صرفاً به قشر خاصی از طبقه‌ی مرفه، درباری و به نحوی مورد تأیید اختصاص یافت. حتی زنانی که در این موقعیت‌ها قرار گرفتند به دلیل نداشتن پیشینه‌ی سیاسی قوی و فقدان تجارب دموکراتیک و انتصابی بودن، نماینده‌ی واقعی زنان محسوب نمی‌شدند و از طرف دیگر به دلیل وابستگی همه جانبه به پهلوی، نمی‌توانستند موضعی مستقل یا مخالف در برابر سیاست‌های آن اتخاذ کنند یا در جهت بهبود ساختاری شرایط زنان با حاکمیت چانه زنی کنند.

در سالهای دهه ۱۳۵۰، جریان ایجاد تغییر و اصلاح برای حمایت از زنان در عرصه‌هایی همچون خانواده، تحصیل و اشتغال ادامه یافت. در سال ۱۳۴۶ قانون "حمایت از خانواده" به تصویب رسید و در ۱۳۵۴ این قانون به منظور افزودن موارد بیشتری به نفع حقوق و قوانین کار زنان تکمیل شد.

این تغییرات در عمل به همان دلیل فقدان تغییرات ساختاری و بستر سازی اجتماعی و فرهنگی که لازمه‌ی امکان اجرایی شدن مؤثر آن بود، کارکرد رضایت بخشی نیافت و در جامعه‌ای سنتی ایران که زن از لحاظ عاطفی و مادی کاملاً به مرد وابستگی داشت در عمل تفاوت چندانی ایجاد نکرد و تنها در شهرهای بزرگ و برای عده‌ی به نسبت محدودی از زنان قابلیت اجرا یافت.

همین وضعیت در زمینه‌ی تحصیل و اشتغال نیز برای زنان وجود داشت. در عصر پهلوی به طور کلی و در دوره‌ی پهلوی دوم به طور خاص روند آموزش دختران شتاب گرفت. هرچند هنوز نرخ باسوادی ۳۵/۷ درصدی زنان در قیاس با نرخ باسوادی ۷۴/۷ درصدی مردان نشان‌دهنده‌ی پابرجایی الگوهای اصلی نابرابری بود (اشتری، ۱۳۸۳: ۴۴-۴۵) این نابرابری در مورد وضعیت آموزش زنان روستایی به طور قابل ملاحظه‌ای شدت می‌یافت. در سال تحصیلی ۱۳۴۸-۱۳۴۹، تعداد دخترانی که در مدارس ابتدایی در شهرها به تحصیل اشتغال داشتند، تقریباً مساوی تعداد پسران بود اما این نسبت در روستاها کمتر از یک سوم بود. تعداد دبیرستان‌ها در روستاها بسیار کمتر از شهرها بود و نسبت دخترانی که در دبیرستانهای روستایی تحصیل می‌کردند، فقط حدود یک ششم تعداد پسران بود. کمبود تجهیزات و امکانات تعلیم و تربیت در روستاها و تحصیل دختران و پسران در کنار هم از عوامل اصلی عدم تمایل والدین روستایی نسبت به فرستادن دختران خود به مدارس محلی و تدریس و وجود مدیر و مربی مرد در اینگونه مدارس بود. (تورنو، ۱۳۵۱: ۳) میزان باسوادی زنان روستایی در سال ۱۳۳۵، ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ به ترتیب ۱/۲، ۴/۳ و ۱۶/۵ درصد بوده که یعنی در فاصله‌ی زمانی بیست سال، تنها حدود ۱۵ درصد رشد داشت (پایدار، ۱۳۸۰: ۱۰۹). در زمینه‌ی آموزش، همزمان با ملاحظه‌ی این نابرابری رویکرد نظام آموزشی در بازتولید و تثبیت ارزش‌ها و کلیشه‌های سنتی نیز حائز اهمیت است. کتاب‌های اصلی مدارس ابتدایی آشکار می‌ساخت که زنان عمدتاً در نقش مادر، دوست، معلم و دانش‌آموز به تصویر کشیده شده‌اند و مردان در مقام دکتر، دانشمند، قهرمان و رؤسای ارتش قرار می‌گرفتند که در مقایسه با نگهداری از بچه و شستشو و آشپزی و معلم مدرسه ابتدایی، مشاغل پر منزلت‌تری محسوب می‌شدند. (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۱۶۵)

در زمینه‌ی اشتغال نیز اوضاع به همین ترتیب بود و زنان به خصوص زنان شهری در جریان کلی افزایش طبقه کارگر در پی ورود صنایع جدید و فعالیت‌های خدماتی و توسعه‌ی صنعتی از ۱۳۱۰، با شرایطی نابرابرانه نسبت به مردان، به صورت روزافزون وارد حوزه‌ی کار شدند و این روند با توجه به افزایش درصد باسوادی و سطح تحصیلات و تغییر تدریجی‌ای که در آگاهی زنان پدید آمده بود ادامه

۱۱۲ دوفصلنامه «جستارهای انقلاب اسلامی»، سال سوم، شماره ۶، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

یافت. اوج اشتغال به کار زنان در مراکز شهری تا اواسط دهه‌ی ۱۳۴۰ بود و از آن پس تا اواسط دهه‌ی ۱۳۵۰ رو به کاهش نهاده و مجدداً تا ۱۳۵۵ افزایش یافت. سهم زنان در بازار کار از ۹/۵ درصد در ۱۳۳۵ به ۹/۹ درصد در سال ۱۳۴۵ رسید، در سال ۱۳۵۰ به ۷/۵ درصد سقوط کرد و به ۱۴/۸ درصد در ۱۳۵۵ افزایش یافت (زاهد، خواجه نوری، ۱۳۸۳: ۱۲۳-۱۲۴) و در سال ۱۳۵۶، ۲۸ درصد از کارمندان اداری، ۳۰ درصد از کارکنان مدارس متوسطه، ۵۴ درصد کارکنان مدارس ابتدایی و تقریباً ۱۰۰ درصد کارکنان کودکان کدکستان‌ها زنان بودند. (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۵۳۳) البته همانطور که مشخص است این افزایش حضور زنان بیشتر در بخش‌های دولتی و خدماتی و عمومی و کارکنان خانوادگی و بدون مزد بوده و حضور آنها در بخش خصوصی به خصوص در بین مزدبگیران بخش خصوصی کاهش نشان می‌دهد و نیز در مشاغل کلیدی، مدیریتی و تجاری و به طور کلی اموری که نیازمند تصمیم‌گیری است کمترین درصد را به خود اختصاص داده بودند. (زاهد، خواجه نوری، ۱۳۸۳: ۱۲۳-۱۲۴) مقایسه‌ی وضعیت زنان شاغل بین سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ در این موضوع راهگشاست: (شهلاپور، ۱۳۴۹: ۸)

سمت زنان سال سرشماری	جمع شاغلان	کارفرمایان	کارکنان مستقل	مستخدمین دولت	حقوق و مزدبگیران	بدون مزدها
۱۳۳۵	۱۰۰	۶٪	۲۲/۸	۵/۴	۵۳/۴	۱۷/۸
۱۳۴۵	۱۰۰	۶٪	۲۲/۰	۶/۳	۴۷/۷	۲۳/۴

با توجه به جدول فوق می‌توان اینگونه تحلیل کرد که تحول در سمت زنان در مقایسه‌ی میان سال‌های ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵، قابل توجه نیست و تحول چشمگیر در این مورد فقط به زنان شاغلی که زیر عنوان "بدون مزد" و "مزد و حقوق بگیر" از آنها یاد شده، اختصاص دارد. به این ترتیب که تقریباً شش درصد بر تعداد زنان شاغل بدون مزد طی ۱۰ سال مورد نظر افزوده شده و تقریباً همین مقدار از تعداد زنان شاغل مزد و حقوق بگیر در این مدت کاسته شده است و در این مدت تقریباً هشت درصد از تعداد کارکنان مستقل کاسته شده و از طرف دیگر نه درصد به تعداد مستخدمین دولت افزوده شده است و در مورد زنانی که سمت کارفرمایی داشته‌اند اصولاً تغییر و تحولی مشاهده نمی‌شود. (ثواقب، ۱۴۰۰: ۶۰) از طرف دیگر در تقابل با اشتغال، موضوع بیکاری نیز مطرح می‌شود. در گذشته

زنان به دلایل مختلف و از همه مهم‌تر عدم آموزش، امکان چندانی برای شرکت در فعالیت‌های اقتصادی نداشتند و تمایلی هم از خود نشان نمی‌دادند اما در اثر تحولات اجتماعی در سال‌های منتهی به ۱۳۴۵، تعداد زیادی از زنان در شهرها و روستاها به باز کار روی آوردند و از آنجا که امکانات اشتغال زیاد نبود، بازار کار نتوانسته بود کلیه‌ی عرضه‌ی نیروی انسانی را جذب نماید و در نتیجه تعداد زیادی از آنان بیکار شدند (امین زاده، ۱۳۴۹: ۱۲)

در سال ۱۳۵۱ ش. ۱/۴ میلیون زن به طور رسمی در ایران کار می‌کردند که از این میان ۶۴ درصد در صنعت، ۲۲ درصد در خدمات و ۱۱ درصد در کشاورزی فعالیت داشتند. این تعداد در واقع ۱۳ درصد کل زنان بالای ۱۲ سال بود که در مقایسه با ۶۴ درصد مردان شاغل در این محدوده‌ی سنی و با در نظر گرفتن حوزه‌های فعالیت که در مورد زنان اکثریت با مشاغل صنعتی و خدماتی با مزد پایین و شرایط دشوار بود، نشانگر نابرابری نهادینه‌ی همچنان پابرجاست.

نتیجه گیری

وضعیت زنان در دوره پهلوی و به طور خاص پهلوی دوم را می‌توان ذیل دو مفهوم توسعه‌ی کمی و آماری و عدم توسعه یافتگی ساختاری خلاصه کرد. روندی که می‌توان آن را معلول عواملی زیاد و از همه مهم‌تر قدمت و نهادینگی و کارکرد ساختارهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مردسالارانه در جامعه‌ی ایران در سطح خرد و کلان دانست. دولت پهلوی در تنگنای میان فهم ضرورت حضور و پیشرفت و آگاهی و فعالیت زنان به عنوان بخش مهمی از جامعه برای امکان دستیابی به توسعه و پیشرفت از طرفی و ماهیت استبدادی و پدرسالارانه‌ی سلطنت و نهادهای حکومتی و باورهای زن ستیزانه‌ی خود محمد رضا شاه از طرف دیگر در تقلا بود و به این ترتیب از یک سو با تصویب قوانین برای اشتغال و تحصیل زنان، امکانات عینی آنان را افزایش داد اما از سوی دیگر به دلیل عدم ایجاد تغییرات ساختاری و بنیادین و اتخاذ سیاست‌های استبدادی و ناهمگامی با این تغییرات در داخل و در سطح بین‌المللی بر احساس بیگانگی و نارضایتی زنان می‌افزود و به بحران هویت و کیستی و چگونگی آنان دامن می‌زد زیرا در حالی که به طور همه جانبه اعتقادات، ارزش‌ها، اندیشه‌ها، آداب و سنن و سنت‌های زن مسلمان سنتی ایرانی را زیر سؤال می‌برد، همزمان الگوی مبهمی از ترکیب عناصر ایرانی و باستانی و غربی را بدون زمینه‌سازی و ایجاد بسترهای مناسب پرورنده و روشن کننده و پذیرنده ارائه می‌نمود که در نهایت بخش مهمی از این زنان را در جست‌وجوی هویت خود و به امید امکان تغییر به سوی فعالیت‌های مستقیم و غیرمستقیم برای مبارزه

۱۱۴ دوفصلنامه «جستارهای انقلاب اسلامی»، سال سوم، شماره ۶، پاییز و زمستان ۱۴۰۰
با استبداد پهلوی سوق داد و حتی گرایشی قوی به سوی بازگشت به مذهب را در جریان پیروزی
انقلاب اسلامی برانگیخت.

کتابنامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۴)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.
- ابوت، پاملا، والاس، کلر (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی زنان، ترجمه‌ی منیژه نجم عراقی، تهران، نشر نی.
- ازغندی، سید علیرضا (۱۳۸۱)، تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران جلد اول تحولات اجتماعی ۱۳۲۰-۱۳۵۷، تهران، سمت.
- اشتری، بهناز (۱۳۸۳)، زن در تاریخ ایران معاصر (مجموعه مقالات سمینار بین المللی دانشگاه زنجان، ۱۵ تا ۱۷ اسفند ۱۳۸۳)، تهران، انتشارات کویر، صص ۴۴-۵۱.
- اطاعت، محمد جواد (۱۳۸۵)، ماهیت دولت در ایران (۱) دولت پاتریمونیال (پیش از مشروطیت، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، آذر و دی ۱۳۸۵، شماره ۲۳۱-۲۳۲، صص ۵۰-۷۲.
- آفاری، ژانت (۱۳۷۷)، انقلاب مشروطه ایران، ترجمه‌ی رضا رضایی، تهران، بیستون.
- امین‌زاده، فرخ (۱۳۴۹)، بیکاری و کم‌کاری در ایران، طرح پژوهشی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، بخش جمعیت‌شناسی.
- بنجامین، ساموئل گرین ویلز (۱۳۶۳)، ایران و ایرانیان، خاطرات و سفر نامه بنجامین، تهران، آفتاب.
- پایدار، پروین (۱۳۸۰)، زنان و عصر تمدن بزرگ، گفتگو، ش ۳۲.
- پهلوی، اشرف (۱۳۷۶)، من و برادرم (خاطرات) چاپ دوم، تهران، نشر علمی.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۲)، تجربه‌ی بازی سیاسی در میان ایرانیان، تهران، نشر نی.
- ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۸۸)، تکاپوی زنان عصر قاجار فردیت جهان سنت و گذر از آن، تاریخ اسلام و ایران، تابستان ۱۳۸۸، شماره ۲، صص ۳-۱۳.
- ثواقب، جهانبخش، روح الله بهرامی، پروین رستمی (۱۴۰۰)، آموزش و اشتغال زنان و تأثیر آن در رفتارهای واکنشی در جامعه‌ی عصر پهلوی دوم (۱۳۳۲-۱۳۵۷ ش)، پژوهش نامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دو فصل نامه‌ی علمی، سال ۱۰، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۰.
- خانیکی، هادی، کیهانی، معصومه (۱۳۹۱)، مدلی برای مطالعه‌ی مطبوعات زنان در ایران، مطالعات فرهنگی و ارتباطات، پائیز ۱۳۹۱، شماره ۲۸، صص ۳۹-۶۲.
- خزائلی، علیرضا، بلباسی، سمیه (۱۳۸۵) نیمه دوم؛ حق رأی و نمایندگی زن در مجلس شورای ملی، زمانه، سال پنجم، شهریور ۱۳۸۵، شماره ۴۸.

- زنان در ساخت اجتماعی - سیاسی ایران عصر پهلوی (۱۳۰۰-۱۳۵۷ ش)..... ۱۱۵
- خسروپناه، محمد حسین (۱۳۸۱)، هدف و مبارزه زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، تهران، نشر پیام امروز.
- روح بخش، رحیم (۱۳۹۳)، ارتقاء جایگاه "نسوان" به "زنان" در قوانین انتخاباتی (۱۲۲۱-۱۳۴۱ ه. ش) بررسی چالش: تشکل‌های زنان، مراجع تقلید و دولت‌ها، اسناد بهارستان، بهار و تابستان ۱۳۹۳، شماره ۱۲.
- زاهد، سعید، خواجه نوری، بیژن (۱۳۸۳)، جنبش زنان در تاریخ معاصر ایران، مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبائی، سال ۱۳۸۳، شماره ۱۸۵، ص ۱۲۳-۱۸۹
- زاهد، سید سعید، خواجه نوری، بیژن (۱۳۸۲)، بررسی و تحلیل اجمالی نقش اجتماعی زنان در تاریخ ایران، فرهنگ، زمستان ۱۳۸۲، شماره ۴۸.
- ساتن، الول، کهن، کوئل (۱۳۸۰)، شهریور ۲۰ و مطبوعات ایران، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ساناساریان، الیز (۱۳۸۴)، جنبش حقوق زنان در ایران (طغیان، افول و سرکوب از ۱۲۸۰ تا انقلاب ۵۷) ترجمه‌ی نوشین احمدی خراسانی، چاپ اول، تهران، نشر اختران.
- سلامی، غلامرضا، نجم آبادی، افسانه (۱۳۸۴)، نهضت نسوان شرق، تهران، شیرازه.
- شادی طلب، ژاله (۱۳۸۱)، توسعه و چالش‌های زنان ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات قطره.
- شهلاپور، پروین (۱۳۴۹)، تحول سمت و موقعیت زن در شغل، طرح پژوهشی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- کاتوزیان، محمد علی (همایون) (۱۳۷۴)، چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد، تهران، نشر مرکز.
- کار، مهرانگیز (۳۷۶)، حقوق سیاسی زنان در ایران، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ص ۱۱-۱۳.
- لاینگ، مارگارت (۱۳۷۱)، مصاحبه با شاه، ترجمه‌ی اردشیر روشنگر، چاپدوم، تهران، البرز.
- ملک زاده، مهدی (۱۳۵۱)، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد ۳، تهران، ابن سینا.
- ملک زاده، مهدی (۱۳۶۴)، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد ۲، تهران، ابن سینا، صص ۶۱-۶۴.
- مولانا، حمید (۱۳۵۸)، سیر ارتباطات اجتماعی در ایران، تهران، انتشارات دانشکده‌ی علوم و ارتباطات اجتماعی.
- نجم آبی، افسانه (۱۳۸۴)، اقتدار و نمایندگی: بازیابی فعالیت‌های زنان در دوره رضاشاه، گفتگو، آذر ۱۳۸۴، شماره ۴۴، ص ۱۴۰-۱۴۳.

- ۱۱۶ دوفصلنامه «جستارهای انقلاب اسلامی»، سال سوم، شماره ۶، پاییز و زمستان ۱۴۰۰
- نروزی، بشری (۱۳۹۵)، مشارکت سیاسی زنان در دوره پهلوی دوم سالهای ۱۳۲۰-۵۷، مطالعات علوم اجتماعی، پائیز ۱۳۹۵، دوره دوم، شماره ۳.
- هومین فر، الهام (۱۳۸۲)، تحول جامعه پذیری جنسیتی، زن در توسعه و سیاست، پائیز ۱۳۸۲، شماره ۷.